

اشاره

نویسنده مقاله پیش رو، نقش عقل و معنویت را در کارهای روزمره رسول خدا و تصمیمات مهم از قبیل جنگها و بحرانها بررسی کرده و مواردی را به گونه‌ای عقلایی قلمداد کرده که از هر نظر مطابق با موازین عقلی است. در ادامه تصویری از بنده برگزیده خداوند، یعنی رسول خدا ارائه داده که می‌توان گفت زیباترین و عقلایی‌ترین تصویری است که می‌توان از یک بنده خالص خدا ارائه داد.

نقش عقلانیت و معنویت رسول خداوند در پیشبرد اسلام

دکتر محمد جاودان*

اول. ادب و هنر مسلمانان در طول دوران بلند تاریخ اسلام مشحون از ستایش اوصاف متعالی رسول بلند مرتبه خداوند، محمد مصطفی (ص) است. بزرگان ادب و هنر اسلامی تمام استعداد، قریحه و ذوق خویش را مصروف بازتاباندن تصویر آن بنده برگزیده خدا از زوایای مختلف و پرشمار کرده‌اند. از بیان و بنان گرفته تا شعر و رمان و تا خط و زیباترین نغمه‌های خوش‌الحان با نازک‌طبعی تمام چونان شاهکارهایی سترگ، بزرگیها و بزرگواریهای روحی، شخصیت‌خلاقیتی کسی این تصویر کشیده‌اند که به عنوان رسول خداوند عجز بزرگ لصلی خود را از سنخ ادب و در قالب هنر عرضه نمود. هنر و ادب از آن سنخ پدیده‌های هستی است که نه در مرز زمان و مکان درمی‌ماند، و نه در حجاب قوم و زبان، و هر چه زمان بر او بیشتر سپری گردد، قیمتی‌تر می‌گردد؛ هنر ابدی است و جامه‌ای از جاودانگی بر تن دارد و در عین نازکی استوار است، و همین، شاید، راز و رمز جاودانگی پیامی است که ابدی و خاتم پیامهای آسمانی است؛ و این خود، یکی از آیات بزرگ خردمندی و خردگرایی رسول الله (ص) است.

* دکتر محمد جاودان دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه و دارای درجه دکتری در رشته کلام و فلسفه دین از دانشگاه تربیت مدرس قم است. از وی علاوه بر چند عنوان کتاب، مقالاتی نیز در مجلات علمی کشور چاپ و منتشر شده است. وی هم اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه مفید (قم) است.

دوم. خداوندگاران ادب و هنر و پروردگاران دانش و حکمت اسلامی در پرتو عشقی سربرکشیده ازدلیش ناختمو معرفت، بازداقت با بلیغ خویش و نه دژ خوشخصیت بس پرمایه رسول خداوند، حق مطلب را گزارده‌اند. هم در آنجا که واقعیت اضلاع پرشمار و در عین حال همگون رسول خدا را ترسیم نموده‌اند و هم آنجا که کوشیده‌اند متن زندگی، گفتار و کردار او را همچون متن درسی به فرزندان آدم و به ویژه مسلمانان تعلیم کنند تا در متن زندگی خویش به کارگیرند و از این رهگذر هم عبادت ساری حاضر و هم فلاح ساری آخر رله ره خویش سازند.

با وجود این، چنین می‌نماید که وضع همواره بدین روال و منوال نبوده است. شاید اندک نباشد شمار عالمان یا هنرمندانی که در برابر دامنه و هیمنه عظیم القدر شخصیت رسول خدا(ص) ناخودآگاه چهره‌ای فرا انسانی بدو بخشیده‌اند و به گونه‌ای وصفش کرده‌اند که هر کس وصفش بشنود همه بزرگیها و مکارم او را به آن چهره فرا انسانی و ماورایی نسبت دهد و در نتیجه راه تاسی و الگوگیری تنگ گردد. راستی آیا همه شکوه و جلالت قدر پیامبر در آن است که در مدح او بر پاره‌ای اوصاف ماورایی او تأکید رود؟^۱ او انسانی است^۲ که مرتبت انسانیت خود را در اندازه‌های عالی و متعالی و کامل به فعلیت رسانده و تمام جلالت قدرش در همین نکته نهفته است. به نص قرآن، رسول الله(ص) در شب معراج و به آهنگ شهود آیات الاهی به اوج عوالم معنوی و روحانی عروج نمود.^۳ طرفه آنکه در آیه نخست سوره اسراء که معراج حضرت رسول را گزارش می‌کند، او را با واژه «عَبْدُهُ» می‌شناساند تا بر نقش عنصر عبودیت خداوند در فراهم آمدن توفیق سیر و عروج آرمانی «انسان» انگشت تأکید نهد؛ سیری که آغاز و انجامش مسجد - جایگاه عبودیت خدا توسط انسان - است. معراج، اوج مقام معنوی و نشان بلندی مرتبت «آدمیت آدمی» است. پس طریقی است گشوده بر آدمیانی که

۱. روایاتی وجود دارد از قبیل آنکه آن حضرت سایه نداشته و هنگامی که در نور خورشید و ماه قرار می‌گرفته است نور او بر نور آنها غالب می‌آمده است. نک: بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۶، ص ۱۷۶؛ نیز: همان، ج ۱۷، ص ۲۹۹؛ در مورد ویژگیهای جسمانی، ظاهری، شمایل و خلق و خوی رسول خداوند نک: بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۴۴ - ۲۹۹.

۲. «... بگو: من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است...» کهف، آیه ۱۱۰.

۳. اسراء، آیه نخست.

چونان رسول الله، و در پی او، عبدگونه سر بر آستان حق می ستایند.

روان از پیش و دلها جمله در پی گرفته دست جانها دامن وی^۱

به راستی، آیا می توان این حادثه نشاطانگیز معنوی زندگی رسول الله(ص) را به گونه ای نظاره و ترسیم نمود که صرفاً اختصاصی حضرت رسول(ص) باشد و آیتی بر شخصیت فراانسانی او به شمار آید؟^۲ اگر چنین است پس چه مواجهه ای با این فرمان قرآن می توان داشت که: «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کسی که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند.»^۳ البته که پیامبر اختصاصاتی داشته است، چنان که در امر وحی، خاتمیت، حکم و نحوه انجام برخی عبادات چون نافله شب یا شمار همسران و نسبت آنان با امت مسلمان، با دیگر مسلمانان متفاوت بوده است. اما جز موارد اختصاصی که معلوم و معین اند، در سایر موارد راه بر تاسی و برقرار کردن تشابه با او گشوده و بلکه پیمودن آن لازم است.

در این نوشتار کوتاه بر آنم که بر دو عنصر مهم دوران پربرکت زندگانی و بعثت او تأکید کنم؛ دو عنصری که کلید کامیابی حضرت رسول(ص) در اتمام نیکوی رسالتش بود و رمز نجات و فلاح آحاد و افراد و هم جامعه بزرگ، اما پراکنده ما مسلمانان است؛ جامعه ای که رسول الله(ص)، «امت واحده» اش می خواست و اینک به دلیل فراموش کردن همان عناصر کلیدی، در آتش جهالت، عقب ماندگی، تفرقه و اختلاف می سوزد. مرهم و زخمهای کهنه و دواهای دیرین ما مسلمانان بازگشت به «عقلانیت و معنویت» رسول الله است. اکنون شمه ای از این «عقلانیت و معنویت» را واگو می کنم.

۱. بر سراسر دوران بعثت، خردمندی و عقلانیتی دقیق و حساب شده برای پیشبرد امر دعوت، تبلیغ، رهبری و اداره امور از سوی حضرت رسول اعمال گردید. از آنجا که سنخیت و

۱. مولوی.

۲. طریق تعالی و عروج روحانی و سیر در عوالم متعالی و معنوی بر کسانی که دل و جان خویش را در یم معنویت رسول الله(ص) از زنگارهای مادی و معنوی شست و شو دهند، گشوده است. شرط اول قدم آن است که به سیرت نیکوی آن عبد برگزیده خداوند، اقتدا گردد.

۳. احزاب، آیه ۲۱.

تجانس مقدمات و نتایج از نوامیس تعبیه شده‌ی الهی در عالم است، و از هر مقدمه‌ای هر نتیجه‌ای نمی‌توان به دست آورد، آن حضرت همواره نسبت مقدمات و نتایج گفتار و کردار، تصمیمها و اقدامات خود را ملاحظه و محاسبه می‌نمود. در تبلیغ و دعوت، در هدایت و رهبری، در عهد و پیمان و در صلح و دفاع، این اصلی تخلف‌ناپذیر بود.

آن حضرت رسالت و مأموریت خویش را پنهانی آغاز نمود^۱ تا به دور از مزاحمتها و خطرات احتمالی ناشی از آگاهی عمومی، به تدریج و به شکل موردی کسانی که بیشترین احتمال همراهی و همکاری‌شان می‌رفت از امر رسالت و مفاد آن آگاهی یابند. وجود یاران پیوسته به دعوت، به هنگام علنی شدن دعوت سودمندیهای بسیاری داشت. به علاوه، پنهانی بودن امر دعوت در آغاز سبب آن شد که خبر رسالت، هر چند به نحو غیررسمی، به تدریج شیوع پیدا نمود و ضمن آنکه تنش ناگهانی بر جامعه وارد نمی‌آورد، اذهان را نسبت به این حادثه مهم، حساس و دارای پرسش می‌نمود و این امر بستر مساعدی برای طرح علنی رسالت و پذیرش آن فراهم آورد. این نتایج طی سه سال حاصل آمد و حضرتش مأمور به آشکار نمودن امر دعوت و رسالت گردید.^۲

اما علنی نمودن دعوت نیز از سنجشهای عقلانی لازم پیروی می‌نمود. ابتدا امر بر بستگان نزدیک، خاندان عبدالمطلب، اعلان گردید که بسیار منطقی و خردمندانه می‌نمود.^۳ زیرا آنان بیش از دیگران خلق و خوی او را می‌شناختند و به صداقتش باور داشتند. به علاوه وجود رابطه خویشی که بر عواطف جدی نسبی و قبیله‌ای استوار بود می‌توانست حامیان استواری برای او فراهم آورد. نمونه بارز ابوطالب است که شاید عدم تظاهرش به اسلام

۱. برای نمونه در مورد برخی از اختصاصات پیامبر نک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۸۲ - ۴۰۱. برای مثال روایت شده است که

مسواک زدن، نماز وتر، و قیام لیل بر او واجب بوده است. نک: جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. «پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب، که ما شر ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد»، حجر، آیات ۹۴-۹۵.

۳. «و خویشان نزدیک را هشدار ده»، شعراء، آیه ۲۱۴؛ در باب آغاز دعوت علنی نک: تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، ج ۲،

بدین منظور بود که مشرکان مکه همچنان او را از خود بدانند و حرف‌شنوی لازم را از او داشته باشند و این امر بی‌شک در مؤثر بودن حمایت او از حضرت رسول بسیار کارآمد بود. از این گذشته، انتظار طبیعی عشیره حضرت آن بود که او به نحو اختصاصی و پیش از دیگران آنان را از رسالت خویش آگاهی بخشد تا به بی‌اعتنایی بدانها متهم نگردد. افزون بر این، چنانچه بستگان و قبیله‌های نزدیک دعوت او را می‌پذیرفتند، دیگران سهل‌تر بدو ایمان می‌آوردند.^۱

۲. رسول خاتم خداوند در آغاز کار دعوت خود را بسیار ساده و سهل عرضه کرد. از همان ابتدا انبوهی از اصول نظری یا دستورهای عملی را شرط ایمان و رستگاری اعلان نکرد، که اگر این چنین می‌بود، هیمنه ایمان و عمل به این مجموعه عظیم، دشواری و ترس در چشم و دل افراد می‌افکند و میل به پذیرش دعوت را به شدت می‌کاست. مهم‌تر از آن اینکه رکن اصلی دعوت و روح پیام او در همه دوران رسالت، یعنی توحید، از همان آغاز عرضه شد. آنچه بعدها و به تدریج بر پیام افزوده شد، شاخه‌ها و میوه‌های همین رکن رکن و بسط منطقی آن در عرصه نظر و عمل فردی و اجتماعی در ابعاد مختلف انسانی مثل عقاید، اخلاق، شریعت و قانون، حکومت و فرهنگ بود.

همه دعوت پیامبر از آغاز، باور به این گزاره ظاهراً ساده بود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».^۲ ضمانت این فلاح به جهت آن بود که دعوت از ناحیه خداوند بود و داعی آن، رسول او بود و قبول رسالت او نیز شرط آن فلاح بود. گزاره‌ای که متضمن یک «نه» و یک «آری» بود. نفی همه معبودها و بت‌هایی که قدرت و توانی از خود نداشتند و قبول معبودی که هر قدرت و کمالی را داراست. خردمندی بسیار در این سادگی از یک سو و در عین حال عرضه روح پیام و رسالت از سوی دیگر مشهود است. اما صد البته که این خردمندی عجین با معنویت است؛ هم معنویت دینی و هم معنویت به معنای رهایی از زنجیر بردگی زر و زور اریستوکراسی اجتماعی موجود در مکه. بنده الله شدن و رستن از بند هر بندگی دیگر؛ این کمال خردورزی و معناگرایی است؛ الغای هر نظام طبقاتی و امتیازهای کاذب و ظالمانه و اعلان برابری فرزندان آدم نسبت به یکدیگر. آن اجتماع قبیله‌ای و اشرافی به عرب شمال و جنوب یا عدنانی و قحطانی و

۱. تاریخ سیاسی اسلام، پیشین، ص ۱۷۳-۱۷۵.

۲. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

قرشی و غیرقرشی و قریش البطحاء و قریش الظواهر و هاشمی و اموی و خز و عبد و مالک و مملوک و سیاه و سفید و... طبقه‌بندی می‌گردید. اما در این عبودیت موحدانه، چه جاذبه‌ها و کششها برای جوانان، فرودستان، موالی و بردگان و همه آنانی نهفته بود که از ستم این نظام طبقاتی آمیخته به مادیگری و دور از خرد و معنویت به ستوه آمده بودند.

۳. گسیل داشتن یاران نوایمان به حبشه، یک تاکتیک بسیار سنجیده و حکیمانه دیگر بود و از یک سو مصونیت مسلمانان نه چندان پرشمار را از خطر آزار و شکنجه مخالفان و تبلیغات مسموم آنان تأمین می‌نمود و از سوی دیگر بستر ساز اشاعه دعوت در بیرون از مرزهای مکه و حتی شبه جزیره می‌گردید. افزون بر آن، مسلمانان را با «هجرت»، برای حفظ ایمان و آرمان، مأنوس می‌ساخت تا این انس در آینده نهضت به هنگام نیاز و لزوم، پرتأثیر ظاهر گردد.^۱ و بدین سان «هجرت» نقطه عطفی در پیشرفت و کامیابی دعوت شد. این امر می‌توانست تحریک عاطفی توده مکیان را در پی داشته باشد که با هجرت‌کنندگان پیوند سببی یا نسبی داشتند و در مجموع می‌توانست اهرم فشاری بر سران لجوج مشرکان باشد.^۲

۴. با گذر زمان فشارها، شکنجه‌ها و تهدیدهای مشرکان افزون می‌گشت. اما رسول خدا(ص) به زمان افزون‌تر نیازمند بود تا یاران خود را در آتش این دشواریهای طاقت‌سوز، مقاوم، نستوه، صبور و شکست‌ناپذیر سازد، که مبارزه برای نیل به آرمانهای متعالی جسم و روحی مقاوم و سترگ می‌طلبد. برای بقای ایمان و تحقق آرمانهای بزرگ، باید با فقر، گرسنگی، شلاق، تحقیر و تهدید خو کرد و جان و مال و آبرو را به مسلخ فرستاد. در مدرسه نامهربان مکه و شعب ابی‌طالب، مسلمانان به همراه پیامبر خدا این درسها را خوب مشق کردند، سنگ بر شکم بستند تا تهی بودنش را از طعام فراموش کنند. مرگ یاران بزرگ، ابوطالب و خدیجه را در این وادی بی‌کسی صبورانه تاب آوردند، اما با یأس بیگانه و با امید یگانه شدند و هرگز جز به پیروزی و فلاح نیندیشیدند.^۳ راستی که در این خودسازی تا چه اندازه تدبیر عقلانی وجود دارد و تا چه میزان معنویت موج می‌زند! نمی‌توان به سهولت و نیز

۱. تاریخ سیاسی اسلام، پیشین، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۹۸-۳۰۱.

به سرعت به آرمانهای بزرگ و متعالی دست یافت؛ عزم، جزم، حلم، بردباری، شجاعت، احتیاط، انتظار، اتکال و پشتکار ضروری است.

۵. سرانجام مشرکان و اربابان زر و زور مکه، پس از سیزده سال مبارزه با رسول خداوند و یاران او که نه زر داشتند و نه زور و به اتکای ایمان و خرد خود، نصرت و مدد الهی را با خویش همراه می‌ساختند، دل یکدله کردند و کمر به قتل رسول خداوند بستند. تصمیم آن بود که شب هنگام به خانه آن حضرت یورش برند و او را به قتل رسانند. بنا به نقل ابن سعد، رقیعة ابوصیفی، از هاشمیان، پیامبر را از توطئه مشرکان آگاه ساخت.^۱ این مطلب حاکی از آن است که رسول خدا(ص) کسانی داشت که وظیفه این گونه خبررسانیها را عهده‌دار بودند. گرچه بنا بر برخی گزارشها پیامبر از طریق جبرئیل نیز از طرح قتل باخبر شده است.^۲

پیامبر در شب موعود مشرکان، نقشه جالبی طراحی نمود. او از علی(ع) خواست تا در بسترش بخوابد و همان برد یمانی سبز رنگی را که خود او به روی خود می‌کشید، استفاده نماید.^۳ پیامبر به هر ترتیب، از محاصره خانه گذشت، اما اولاً: به نظر می‌رسد مشرکان درون خانه را می‌دیدند و گمان می‌بردند که او در بستر خویش آرمیده است، به ویژه آنکه امام علی(ع) پهلوی به پهلوی می‌شد، گرچه هیچ‌گاه سر خود را از زیر روانداز بیرون نیاورد؛ ثانیاً: با عنایت به اینکه هنگام عبور از میانه محاصره خانه پیامبر، آیه: «و جعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فاغشینهم فهم لا یبصرون»^۴ را تلاوت نموده و از خداوند مدد جسته، نصرت الهی نیز او را همراهی نموده است.^۵ گرچه بسیار محتمل است برای عبور از محاصره تمهید و تدبیرهای دیگری اندیشیده شده و خبرش به ما نرسیده است.

جالب‌تر آنکه وقتی آن حضرت از چنگ محاصره خارج شد، با هوشمندی تمام راه جنوب مکه را برگزید که عکس مسیر یثرب بود و این امر توانست دشمن را به هنگام تعقیب رسول

۱. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵، ج ۸، ص ۲۲۳.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق محمدعلی القطب و محمدالدالی بلطه، بیروت، المكتبة المصریة، ۱۴۲۴ ق، ج ۲،

ص ۱۰۸.

۳. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۸؛ نیز، السیره النبویه، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۸.

۴. یس، آیه ۹.

۵. السیره النبویه، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۹.

خدا به اشتباه افکند و سرگردان سازد. در نتیجه زمان بیشتری در اختیار رسول الله (ص) قرار گرفت که برای رسیدن به یثرب و خارج شدن از دسترس دشمنان ضروری می‌نمود.^۱ او به همراه ابوبکر که در میانه راه بدو ملحق گردید، برای نهران ماندن از چشم تعقیب‌کنندگان وارد غار ثور گردید.^۲

اضافه بر این، پیامبر خداوند تدبیرهای خردورزانه دیگری نیز اندیشید: عامر بن فهیره را مأمور راندن گوسفندان از پشت سر خود نمود که جای پای او محو گردد؛^۳ نیز یک راه بلد مشرک را با خود برد که اولاً: راه را گم نکند؛ ثانیاً: چون مسلمان نبود جلب توجه ننماید؛ ثالثاً: با توجه به تسلطی که در شناخت مسیر داشت، او را از بیراهه به سمت یثرب حرکت دهد.^۴ سرانجام اینکه شب‌هنگام حرکت می‌کرد و روزها پنهان می‌گشت.^۵ پیامبر خداوند تمام محکم‌کاریهای لازم را به کار بست و در این همه اعتماد و توکلش به حق بود. این نیز از عقلانیت پیامبر بود، چرا که عقلانیت او از معنویتش جدا نبود. از این رو مکمل و نیز مؤلّد یکدیگر بودند.

آری، پیامبر همه ظرفیتهای عقلانی خود را در این مدت طولانی دوران بعثت در مکه به کار گرفته و خود را یکسره وقف خدا نموده بود. حال در این هنگامه خطر و تنهایی، نزول نصرت خداوند می‌بایست چاره‌ساز می‌شد که خود خداوند این چنین وعده کرده است: «و من اوفی بعهده من الله».^۶ و نصرت خداوند نازل گردید و دشمنان را با آنکه تا آستانه ورود به غار آمده بودند، از جست‌وجوی درون غار منصرف نمود: «فانزل الله سکینة علیه و ائده بجنود لم تروها و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا و الله عزیز حکیم».^۷

۱. تاریخ سیاسی اسلام، پیشین، ص ۳۵۴.

۲. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۱۱؛ نیز، تاریخ سیاسی اسلام، پیشین، ص ۳۵۶.

۵. همان.

۶. «ان تنصرو الله ینصرکم»؛ نیز: «الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا».

۷. توبه، آیه ۱۱۱.

۸. توبه، آیه ۴۰.

۶. با بسته شدن پیمان عقبه میان رسول خدا و نمایندگان یثربیان، زمینه اشاعه اسلام در یثرب فراهم شد و این امر به سرعت اتفاق افتاد. این حادثه پایگاه فوق العاده مهمی پدید آورد. پیامبر خداوند، دستور هجرت به یثرب را صادر فرمود. مسلمانان با پدیده هجرت در چندین مرحله آشنا شده بودند: از شبهه هجرت‌هایی چون رفتن به شعبهای بیرون مکه برای نمازگزاردن، گردآمدن در خانه ارقم، رفتن به شعب ابوطالب، و تا هجرت به حبشه، آنان را برای هجرتی سرنوشت‌ساز مهیا نموده بود.

هجرت، حال هم یک تکلیف هوشمندانه سیاسی بود، هم یک تکلیف دینی و شرعی: «الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها»^۱ «والذین آمنوا و لم یهاجروا مالکم من ولا یتهم من شیء حتی یهاجروا»^۲. این هجرت چونان واقعیتی عینی با موفقیت تمام صورت گرفت و چونان نمادی برای هجرتی بزرگ‌تر، یعنی «هجرت تاله» که فرار از غیر به سوی «الله» است، و هم از این روی مبدأ تاریخ اسلامی است که روح اسلام هجرت به سوی الله است. به دستور اکید رسول خدا هجرت بر همگان واجب گردید، تا همگان در یثرب گردهم آیند و اسلام از جماعت یاران نیرو گیرد که «ید الله مع الجماعة»^۳. همچنین در پرتو این نیرو، اولاً: جان و مال مسلمانان مصون بماند؛ ثانیاً: فرصت تأسیس مدینه و مدنیت اسلامی، جامعه و حکومت اسلامی و در یک کلمه «امت اسلامی» فراهم آید و احکام و قوانین اسلام تبیین و اجرا گردد. به این ترتیب، یثرب بی‌هیچ جنگ و نزاعی و با میل و رغبت خود به اسلام ایمان آورد، «دار الهجره» و «دار الاسلام» گردید.

یثرب که به افتخار حضور پیامبر در آن به «مدینه الرسول» تغییر نام یافت، با تدبیر پیامبر و جاذبه پیام وحی فتح گردید: «فتحت المدینه بالقرآن»^۴. مدینه با هوشمندی تمام انتخاب شد. رسول خدا از درد دیرین خصومت دو قبیله بزرگ یثرب، اوس و خزرج، و از راه علاج قطعی آن نیز آگاه بود. در کنار کعبه، پذیرش دعوت الاهی و «وحدت‌بخش» خود را مرهم زخم

۱. نساء، آیه ۹۷.

۲. انفال، آیه ۷۲.

۳. نک: تاریخ سیاسی اسلام، پیشین، ص ۳۶۷ و ۳۶۹.

۴. فتوح البلدان، ص ۲۱، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، پیشین، ص ۳۳۰.

کهنه و درمان آلام دیرینشان اعلان کرد؛ آنان نیز چنین یافتند و چنین نیز شد. ویژگی دیگر یثربیان آن بود که عرب قحطانی و جنوبی بودند و این امر آنان را مقابل عرب عدنانی شمالی یعنی اهالی مکه قرار می‌داد. این عصبیت، خود، اهرمی برای حمایت جدی آنان از مهاجران فراهم می‌آورد که فی‌الواقع مهمانان و پناهندگان به آنان بودند. باید افزود که یثرب برای مسلمانان شهری شناخته شده بود. یثرب نسبت به بسیاری از مناطق دیگر، چون حبشه، روم، ایران و... به مکه نزدیک‌تر نیز بود. شاید اهمیت زراعی و اقتصادی یثرب را نیز بتوان از جمله عوامل انتخاب این شهر به شمار آورد. البته عامل اصلی نفوذ و رواج اسلام در یثرب آن بود که رسول خدا دربارهٔ مدینه فرمود: «ان الله عزوجل قد جعل لکم اخواناً و داراً تأمنون بها»^۱ به این ترتیب، مدینه که مرکز ثقل همهٔ فتوحات بعدی پیامبر خدا و مسلمانان بود، نه با شمشیر که با درایت و معنویت پیامبر خدا فتح گردید.

۷. حضور پیامبر خدا و تأسیس مدینه و مدنیت اسلامی و ادارهٔ آن توسط او با حکمتی تمام، عقلانیتی عالی و معنویتی بی‌نظیر همراه بود. دوران نه چندان طولانی هجرت همچون تابلویی باشکوه و سرشار از راز و رمزهای خیره‌کننده و مناظر خردانگیز و روح‌افزا در برابر هر تاریخ‌نگر و تاریخ‌نگار منصف خودنمایی می‌کند. نخستین اقدام عمارت مسجد بود به عنوان کانون پرستش و بیعت خلق با خالق؛ مرکز و کنگرهٔ تصمیم‌گیریهای کلان؛ مرکز حضور همیشگی و مشاوره با یاران و محل ارتباط مستقیم مسلمانان و رسول خدا با یکدیگر، هر شبانه روز پنج‌نوبت، که به نوعی زیر نظر گرفتن و مراقبت از آنان از هر لحاظ نیز بود.^۲ «مؤاخات» یا پیمان برادری میان همهٔ مسلمانان مدینه، از انصار و مهاجر، شمالی و جنوبی، سیاه و سفید، اوسی و خزرجی، همچون حلقه‌های زنجیر پیوند آنان را مستحکم ساخت و دل‌های آنان را به یکدیگر گره زد.^۳ در سال نهم هجرت این مؤاخات عمومی گشت و میان همهٔ مؤمنان اعلان شد.^۴ همسران رسول خدا نیز «مادران مؤمنان» دانسته شدند. این پیمانها

۱. فتوح البلدان، ص ۲۱، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، پیشین، ص ۳۳۰.

۲. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۴. به حکم آیهٔ «أئمة المؤمنون اخوة»: حجرات، آیه ۱۰.

جایگزین پیمانهای جاهلی می‌گردید، تعاون همگانی را دامن می‌زد و اساس پیوند یکپارچه در «امت واحده اسلامی» را فراهم می‌آورد.

از دیگر اقدامات اساسی وضع شریعت و قوانین اساسی بود که منبع آن وحی و آموزه‌های بنی‌توحید و جری آن قانون شریعت رسول خدا بود هم از این روی بود که کنایه‌های اسلامی، اعلان ایمان به توحید و رسالت رسول الله (ص) بود که توحید اساس ایمان و اجتماع ایمانی به شمار می‌آمد. پیمان عمومی میان مسلمانان و مشرکان و یهودیان مدینه بسته شد. به این ترتیب «امت واحده اسلامی» بر پایه توحید، رسالت رسول خداوند و دستورهای وحی که حکم قانون را داشت شکل گرفت و حکومت اسلامی در مدینه تأسیس گردید.^۱

۸. دوران هجرت در مدینه بیشتر صرف جنگهایی شد که بیشترشان بر مسلمانان تحمیل شدند و مسلمانان «مدافع» بودند و نه «مهاجم»؛ جهادشان «دفاعی» بود و نه «ابتدایی». نکات بسیار در این عرصه وجود دارد و هر گونه داوری شتابزده جز دوری از حقیقت نتیجه دیگری ندارد. همچنان که پیش‌تر گفتیم، فتح مدینه که اساس فتوحات بعدی بود، نتیجه عرضه وحی و جاذبه قرآن بود. به حکم قرآن، اساس هدایت بر «دعوت به حکمت»، «موعظة حسنه» و «مجادلة احسن» بنا نهاده شد.^۲ در هر برخوردی تکلیف نخست دعوت به توحید و نبوت بود.^۳ از همین جا بود که رسول خدا (ص) از اقدام خشن خالد بن ولید که برای دعوت بنی جذیمه از طرف آن حضرت مأمور گردید تبری جست. او با آنان پیکار کرد و شماری از اسیران را نیز کشت. پیامبر خدا امام علی (ع) را فرستاد تا دیه کشتگان را بپردازد و آنچه را به یغما رفته بود جبران سازد.^۴ جنگ نیز تابع قوانین الهی بود. او ضمن توصیه امیران جنگی خود به رعایت تقوا می‌فرمود:

به نام خدا در راه خدا پیکار کن، با کافران برای خدا بجنگ. جنگ کن اما غدر مکن، مثله مکن و کودکان را مکش؛ وقتی با دشمن مشرک برخورد

۱. نک: السیرة النبویة، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۳۰؛ نیز، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۸۴ - ۲۸۵.

۲. «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن»، نحل، آیه ۱۲۵.

۳. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل‌البیت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۳۱.

۴. نک: تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۹۵.

کردی، او را به سه چیز دعوت کن، هر کدام را پذیرفت همان را از او قبول کن: نخست به اسلام، اگر پذیرفت رهایش کن. اما از ایشان بخواه که از مسکن خویش به «دار المهاجرین» بیایند و از حقوق یک «مهاجر» برخوردار شوند، در غیر این صورت همچون «اعراب مسلمان» هستند که احکامی که خدا بر مؤمنان فرستاده، بر آنان نیز لازم است، جز آنکه سهمی در غنائم ندارند مگر آنکه همراه مسلمانان جهاد کنند. اگر از پذیرفتن اسلام سر باز زدند آنان را به پذیرش جزیه فراخوان و اگر نپذیرفتند با ایشان مقابله کن.^۱

پیامبر خدا با مشرکان مکه در بدر و احد در حالی برخورد کرد که سیزده سال آنان را با صبر و حوصله تمام به توحید و نبوت فرا خوانده بود و آنان او و مسلمانان را آزار و شکنجه داده و سرانجام از خانه و کاشانه‌شان بیرون کرده بودند. به علاوه در هر دو جنگ آنان مهاجم بودند و مسلمانان مدافع. اما در فتح مکه، پیامبر همه را عفو کرد و مانع هر گونه انتقام و خشونت نسبت به مکیان گردید. در هیچ جنگی پیامبر آغازگر جنگ نبود. اسیر می‌گرفت و با آنان رفتار انسانی داشت.^۲ اصل بر مدارا بود و پیامبر در هنگامی که موقعیت برتری نسبت به مشرکان قریش داشت، تن به «صلح حدیبیه» داد که در این اقدام خردورزی بسیاری بود.

در موضوع غزوات باید توجه داشت که مسلمانان همواره بالقوه در معرض خطر هجوم مشرکان بودند؛ امری که به ویژه در جنگ «احزاب» یا «خندق» به فعلیت رسید و با تدبیرهای فوق‌العاده پیامبر خدا و مسلمانان خطر آنان رفع و دفع گردید. رسول خدا نیز چاره‌ای نداشت جز آنکه برای حفظ کیان رسالت به دفع مشرکان به هر طریق بپردازد و البته اصل بر صلح و مسالمت‌جویی بود و جنگ در این میان آخرین تدبیر به شمار می‌آمد. روشن است که اسلام دینی بوده و هست که در ذات خود اجتماعی است یعنی دین‌آه‌بان یغلا رنشینان دور اوسد نیت نیست، بلکه دینی است که در بطن و متن فعالیت اجتماعی حضور دارد. از این رو سلیم و صلح

۱. نک: تاریخ سلسی اسلام، ج ۱، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۳۹۳-۴۰۸. در این مأخذ مطالب مفیدی در موضوع جنگ و جبهه پیامبر اسلام آمده است و در این نوشتار غالب مطالب این موضوع برگرفته از این اثر است.

را اساس کار خود قرار می‌دهد و در عین حال چشمان خود را به واقعیت جهاد و صلح واقعی فرو نمی‌بندد. اسلام جنگ را «جهاد» می‌نامد و برای کاستن از خشونت‌های لجام‌گسیخته آن برایش قانون وضع می‌کند و برای جلوگیری از گسترش آن اصل را بر «جهاد دفاعی» می‌نهد. اسپانیا و آناتولی تقریباً همزمان به تصرف مسیحیان و مسلمانان درآمد؛ با این تفاوت که در اسپانیا تمام مسلمانان یا کشته و یا رانده شدند؛ به طوری که حتی یک فرد مسلمان نیز در آن دوران در اسپانیا زنده نماند. در مقابل، مقرر کلیسای ارتدوکس هنوز در ترکیه است. باری، این اتهام که اسلام دین شمشیر است از بنیاد بی‌اساس است.^۱

باید افزود که رسول خدا برای تضمین پیروزی تدبیرهای لازم را می‌اندیشید. پیش از هر چیز موضوع را با مسلمانان، که بار جنگ بر دوش آنان بود، در میان می‌گذاشت، با آنان مشورت می‌نمود و درباره جنگ و دفاع نظرشان را جویا می‌شد. او نظر آنان را مبنی بر خروج از مدینه برای نبرد احد پذیرفت، با آنکه خود نظر دیگری داشت. موقعیتهای استراتژیک را می‌سنجید و پیش از دشمن در اختیارشان می‌گرفت و راههای نفوذ دشمن را می‌بست. نظم جنگی به لشکر خود می‌داد و اجازه آغاز جنگ را نمی‌داد. شخصاً دوشادوش سربازان در بحبوحه نبرد حضور داشت.

هنگامی که در احد به دلیل نادیده گرفتن فرمان او توسط عده‌ای از نهبانان، دشمن به آنها تاخت و شکست سختی خوردند، پیامبر مجروح گردید، اما مهار اوضاع را یکسره از دست نداد و اندک یاران پراکنده و مجروح خود را سرو سامان داد و همان سبب انصراف دشمن از ادامه نبرد گردید. پس از بازگشت به مدینه، به سرعت دستور آماده باش داد تا از طریق جنگ روانی دشمن را از قصد یکسره کردن کار مسلمانان منصرف سازد؛ تدبیری که مؤثر واقع افتاد. در احزاب «حفر خندق» را در نتیجه مشاوره با یاران خود، به پیشنهاد سلمان فارسی، همچون یکتا جریبئسری به کار بست فوق العاده فیلتاد. در جنگ‌های تلزریق و حیه مقاومت و صبر یولادشهای خرو و بحالی بترس و همال نمی داد که مایه فلاکت هر لشکر کهنه‌جویی است.

۹. پیامبر به لحاظ اخلاق و رفتارهای شخصی و طرز زندگی بسیار پرجاذبه بود. خود را

۱. نصر، سید حسین، آرمانها و واقعیتهای اسلام، ترجمه انشاءآله رحمتی، تهران، نشر جامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش، ص ۹۷-۱۰۰.

«مبعوث برای اخلاق» دانست. هیچ سوء سابقه‌ای در میان مردم نداشت. به امانت و صداقت شهره بود. اهل صلۀ رحم و کمک به ناتوانان بود و در این اوصاف، حتی در جاهلیت، نیز شناخته شده بود. در همان دوران جاهلی در هر ذبحی او را دعوت و از او طلب دعا می‌نمودند. او را «محمد امین» نامیدند. در واقعه‌ی نصب حجرالاسود، رأی او را پذیرفتند و درایتش را ستودند. بعدها نیز که با او بر سر نبوت به نزاع برخاستند، هرگز او را به ضعفهای اخلاقی متهم نساختند؛ هر چند که او را «شاعر»، «ساحر» یا «دیوانه» خواندند. امام علی(ع) در توصیف اخلاق معاشرت او می‌گوید:

... چون می‌خواست به کسی روی کند سر بر نمی‌گردانید که با تمام بدن به سوی او برمی‌گشت. دلیرترین آنها [مردم] و راستگوترینشان بود و به عهد خویش چلنیبند. از هم‌مردم‌دشمنش نرم‌تر و معاشرت از همه‌بهرتر بود.^۱

امام علی که از همه‌ی یاران بنودیک‌تر بود، دو توصیف‌دیگری از خلق و خوی اهل می‌گوید:

آن‌گاه که به اصحابش می‌نگریست لحظات نگاه را به تساوی میانشان تقسیم می‌کرد؛ وقتی به کسی دست می‌داد پیش از او دست خویش را باز نمی‌کشید، همچنان که صورتش را از او بر نمی‌گرداند مگر آنکه او برگرداند. او چهره‌ای گشاده داشت. تندخو و ملامتگر و فحاش و مزاح نبود. سیره او میانه‌روی، سنت‌اهدایت و شلسخنش معیار حق و حکمش عدل بود.^۲

یکی دیگر از اصحاب می‌گوید: «هیچ کس را ندیدم که بیش از رسول خدا بر لبانش تبسم باشد.»^۳ پیامبر خداوند مثل دیگران زندگی می‌کرد. بر روی خاک می‌نشست. بر مرکب برهنه سوار می‌شد. خانه‌ای گلی داشت که همچون یک کارگر در کار ساختن آن دخیل بود. لباس و وضع ظاهرش هیچ تشخیصی نداشت و تازه‌واردان او را نمی‌شناختند. نه در صدر مجلس می‌نشست و نه بر تختی تکیه می‌زد و غذای او نیز شاهانه نبود. در این خلق و خوی، معنویت

۱. ابواسحاق، ابراهیم ابن محمد ثقفی کوفی، الغارات، تحقیق میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران، سازمان چاپ و

انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ ش، ص ۵۹؛ نیز، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۴.

۲. تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. همان.

اخلاقی و خردمندی به هم آمیخته است. این خلق و خوی بود که بسیاری را جذب راه و روش او کرد. البته تردیدی نیست که چنین اخلاقی در جامعه اسلامی به زودی فراموش گشت و اخلاق رسول خدا صرفاً همچون تزئینی برای تاریخ اسلام باقی ماند.

۱۰. معجزه اصلی رسول الله (ص)، قرآن، که شکل تنزل یافته حقائق الهی از طریق ملک وحی بر او بود، نقش بی بدیلی در جذب کسان به اسلام، در حفظ روح و پیام اسلام، و در اشاعه و نیز تداوم آن ایفا نموده است. اعجاز کاری است الهی و نه بشری و بنابراین انتخاب آن هم امری است الهی. اما چنین می نماید که اراده خداوند بر آن بود که معجزه‌ای در اختیار او نهد که با شخصیت عقلانی - معنوی او سنخیت تام داشته باشد. معجزه‌ای که جانب عقل و معنویت در آن پاس داشته شده و برای همیشه در اختیار پیروان و مؤمنان و بلکه در مرئی و منظر همگان است. هر معجزه دیگری موقتی می بود. اما معجزه‌ای از سنخ سخن که پیوندی وثیق با خرد دارد و بلکه ترجمان و تعبیر لفظ خرد است، قابلیت ماندگاری و جاودانگی دارد و می تواند همواره کانون ایمان، بینش، خیزش، جوشش و خردانگیزی باشد. همه اینها بر قرآن انطباق دارد.

قرآن در مکه همه مردم را مخاطب قرار داد؛ به باورها پرداخت، جدالهای فکری شرک و توحید را مطرح و از توحید دفاع عقلی نمود و مباحث معاد را مطرح کرد. اما در مدینه به تبیین حدود و حقوق الهی، فرایض دینی، احکام عملی، حقوق شخصی و اجتماعی پرداخت. اینها نشان تقدم نظر بر عمل است و برخلاف نظر پاره‌ای از مستشرقان، حاکی از دوگانگی شخصیت پیامبر نیست. او به نحو منطقی ابتدا باورها را اصلاح کرد و فرهنگ سازی نمود. از آنجا که نظر مقدمه عمل است، او مقدمه را ابتدا فراهم آورد، آن گاه در مدینه نوبت آن شد که بدان باورها جامه عمل بپوشاند. از این روی احکام جهاد، زکات، دیات و... نازل گشت. البته پیامبر خداوند پاره‌ای از سنن و قوانین و آداب و رسوم دوران پیش از اسلام را مغایر روح دعوت خویش ندانست و مورد تأیید و امضا قرار داد؛ سنتی مثل سنت بیعت، حق جوار عهدها و احلاف، پاسداری حرمت ماههای حرام و... . در این امر نیز خردورزی فوق العاده‌ای وجود داشت که در پیشبرد امور دعوت و حفظ جان مسلمانان مفید افتاد.

۱۱. چنین فطری رسد که بر تمام دوران سالت موضوعها ساختن خردورزی معنویت اسلامی حاکم است. این بدان معنا نیست که نقش وحی و امداد و هدایت الهی در دوران



بعثت نادیده گرفته شود، بلکه به نظر می‌رسد این امری مشروط است. برگزیده شدن به عنوان رسول، یعنی «اصطفاء»، به صلاحیتهای فردی، اخلاقی، عقلانی و معنوی مقید است. افزون بر این، دلیلی وجود ندارد که این شرط در ادامه راه القا گردد. هم از این روی قرآن می‌فرماید: «ان تنصروا الله ينصركم»^۱؛ یا «ولو كنت فظاً غليظ القلب لا نفصوا من حولك»^۲؛ یا «لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين»^۳؛ یا «الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لا تحزنوا»^۴؛ یا «والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»^۵؛ یا «من الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً»^۶. از این قبیل آیات در قرآن بسیار است. در مقام عمل هم رفتار پیامبر این امر را نشان می‌دهد. به این ترتیب چنین می‌نماید که روح پیام اسلام در این دو نکته نهفته است: عقلانیت و معنویت.

۱۲. نکته دیگری که شایسته توجه است اینکه عقلانیت و معنویت اسلامی از یکدیگر جدا نیستند. معنویت اسلامی چراغ عقل را شعله‌ورتر می‌کند و بر بصیرت و حکمت عقلانی می‌افزاید. مراد از عقلانیت در این بحث معنای فلسفی آن، یعنی نیروی نامشروط ادراک کلیات، نیست. مراد خردمندی عامی است که همه جنبه‌های زندگی انسانی را پوشش می‌دهد؛ خردمندی‌ای که حزم، عزم، احتیاط، محاسبه، پایبندی اخلاقی، مبدأ و معاد و دین و دنیا در آن در کنار هم حضور دارند. خردمندی‌ای که دنیا و آخرت را، ولو بنسبیت مقدمه و نتیجه می‌طلبد و هر کدام را وزن لازم می‌بخشد. در این خردمندی رحمانی، معنویت، بخشی از کار است و جدا از آن نیست و محدود و مشروط است و اطلاقی را که ارباب فلسفه مدعی آن‌اند ندارد.

به نظر می‌رسد آنچه برای سعادت دنیا و آخرت ضروری می‌نماید، سرلوحه قرار دادن این عقلانیت و معنویت است که هم معنویتش محدود به عقل است و هم عقلانیتش مشروط به

۱. محمد، آیه ۷.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. الحاقه، آیه ۴۴ - ۴۶.

۴. فصلت، آیه ۳۰.

۵. عنکبوت، آیه ۶۹.

۶. اسراء، آیه ۷۹.

معنویت است. میان این عقلانیت و معنویت تقابلی نیست، بلکه ترابط و تعامل و نوعی رابطه توالد برقرار است. در این خردورزی محاسبه وجود دارد، سنجش هست، اما محاسبه‌ای که اگر مربوط به این دنیاست نباید به قیمت قربانی کردن آخرت منتهی گردد. معنویت هم که این دنیا را یکسره وانهد، با عقلانیت نبوی ناسازگار و مردود است. این دو، در حکم دو بال پرواز به سوی ابدیت و جاودانگی‌اند؛ ابدیتی که از دل زیست سالم و معقول به معنای تام و تمام کلمه در این دنیای موقت حاصل می‌آید.

آنچه البته مهم می‌نماید، تأسی به رفتار و کردار پیامبر است که این دو ویژگی بر آن حاکم است. گفتن، نوشتن و تأمل در این امر گرچه لازم و ضروری است، اما اگر و فقط اگر جامعه عمل بیوشد مفید حال زار ما مسلمانان است، وگرنه وضع آشفته‌تری در انتظار خواهد بود، زیرا خداوند با هیچ جماعت و ملتی خویشی ندارد، سنتها و نوامیس الهی یکنواخت و بی‌تبدل‌اند: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»^۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

